



نگاهی به زندگی شهیده عزت الملوک کاووسی از زبان خواهرش فخرالدوله کاووسی

شهید عزت الملوک کاووسی ملکی به صورت انسانی و فرشته‌ای در لباس بشر بود. این دوشیزه معصوم و فرشته خصال، دانشجوی پزشکی در تمام طول سال‌های تحصیلش شاگرد ممتاز بود و بنا به گفته یکی از استادانش آقای دکتر مصطفوی حتی یک نوبت هم غیبت نداشت و در امتحانات در بین ۱۲۱ نفر مقام اول را به دست آورد و مرا بر آن داشت که جایزه‌ای برای او در نظر بگیرم. ایشان می‌گویند: شهید عزت الملوک کاووسی همچنان که از نظر علمی مظهر کاملی از اخلاق پزشکی بود، عملاً هم نشان داد که از حیث فداکاری در راه انجام وظیفه مقدس پزشکی حتی از جانبازی هم دریغ ندارد. توضیح آنکه در غوغای انقلاب برای نجات جان مجروحان سر از پا نمی‌شناخت و در زیر آتشبار تفنگ و گلوله بدون اندک ترس از کشته شدن، عده زیادی از زخمی‌ها را نجات داد ولی هنگامی که یکی از مجروحان را داخل آمبولانس می‌گذاشت گلوله‌ای از تبار ظلم بدن نازنینش را هدف گرفت و روح معصوم این شهید راه حق به ملکوت اعلی‌ راه یافت و همدم فرشتگان آسمان گردید. کسی که با خروش توفنده خویش و با فریادی به بلندای آسمان و با عزمی به استواری کوه‌ها و با خونی به سرخی خون شهیدان صدر اسلام به لقاءاله شتافت.

رزمنده‌ای که به سزاواری شهید بد و هم پای لاله‌های نوری که شهامت آن را داشت که آتش گلوله‌های امریکایی شاه را در پرپر خویش خاکستر کند.

شهید عزت الملوک کاووسی در سال ۱۳۳۷ در مشهد به دنیا آمد، پس از اتمام تحصیلات دوران ابتدایی همراه با خانواده به تهران آمد و در دبیرستان‌های دکتر فاطمه سیاح، کاخ و هدف دوران متوسطه را طی نمود تا اینکه در همان سال در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد. او از همان کودکی به یاد خدا بود و در میان مردم، آنهایی که شیرینی مؤانست با قرآن و نهج‌البلاغه را چشیده‌اند و آنها که در نیمه‌های شب به عشق خدا گریسته‌اند و طعم زندگی را در دستگیری محرومان و در کنار زاغه‌نشینان و

چادرنشینان جنوب شهر دانسته‌اند و سرانجام در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ اوج انقلاب خونین امتنان از قفس پرید و چون قطره‌ای به دریای شهیدان پیوست و او که سال‌ها آرزوی پرواز با ملکوتیان را داشت، مشتاقانه پر کشید و به اعلاعلین پیوست و آرامگاه ابدیش در صحن بیمارستان امام خمینی می‌باشد.

به راستی که چه زیباست پرواز کبوتری زندانی که میله‌های قفس را در هم شکسته است و چه شکوهمند است اوج انسانی که در سیرش به سوی خدا به آخرین منزل صعودیش گام نهاده باشد.

شهادت لیاقت می‌خواهد و توفیق شهید مجاهدی است که در بزرگ‌ترین و طاقت‌فرساترین امتحان الهی شرکت جسته و تا آخرین لحظات زندگی، پیروز و سرافراز به در آمده است، شهید دل‌باخته‌ای است که تمامی وجود و مایملکش را تنها از معشوق می‌داند، از خدا و خود را در بازگشت به سوی او می‌بیند و خدا این معشوق تمامی عاشقان و این اله تمامی سرگردانان و مالک تمامی ملوک‌های صلوات خویش را و رحمتش را بر این شهید، این پاک‌باخته و این عاشق می‌فرستد.

شهید عزت‌الملوک کاووسی از کودکی پرکار و متفکر بود. زیاد مطالعه می‌کرد، از صبح تا پاس از شب مشغول تحقیق و مطالعه بود. در دوران دبیرستان که خویشتن را شناخت و راهش را یافت و مذهب را تنها راه نیل به هدفش دید با مطالعه کتاب‌های معلم شهید دکتر علی شریعتی با اسلام انقلابی آشنا شد. تاریخ، فلسفه، قرآن، نهج‌البلاغه و حتی داستان‌های انقلابی و بیداری ملت‌ها را به طور منظم می‌خواند، درس‌های استاد شهید مطهری و نوارهای تفسیر قرآن را به دقت مطالعه می‌کرد و یادداشت بر می‌داشت، تفکر در آیات قرآن و حفظ آنها و کار تحقیقی روی نهج‌البلاغه را مشتاقانه انجام می‌داد و به هر منبر و مجلس و مسجدی سر می‌زد و از هر جا بهره‌ای می‌جست ولی هیچ چیز او را قانع و راضی نمی‌کرد و تمامی ابعاد وجودش را پر نمی‌کرد. دقت، نکته‌بینی و سنجش هوشیاری، شجاعت و تواضع و پرکاری از خصوصیات برجسته او بود. او نه تنها برای شناخت اسلام اصیل مطالعه‌ای بنیادی داشت بلکه کار و فعالیت و عشق و عطوفت در برنامه زندگی‌اش جای خاص خود را داشت. عشق به محرومین و کمک به

بینوایان او را به دورافتاده‌ترین و محروم‌ترین محله‌های شهر می‌کشاند. بچه‌های بی‌کس و تنه‌ای پرورشگاه به مردم محروم جنوب شهر، زاغه‌نشینان و چادرنشین‌های حلبی‌آباد و کارگران کوره پزخانه‌های جنوب شهر به خواهران و برادران فلج و محروم در گوشه و کنار شهر همگی خوب می‌دانستند که شهید کاووسی دمی از یاد و کارشان غافل نبود. برایشان کتاب می‌خواند. به آنها درس می‌داد و معلولین را حمام می‌کرد و با هزینه دانشکده و پولی که از خانواده می‌گرفت به آنها کمک می‌کرد و بیماران را خرج خودش نزد پزشکان متخصص می‌آورد. او بود که به دردشان می‌رسید گریه‌اش قطرات اشکش با دیدن محرومان سرازیر می‌شد. زمستان‌ها به کرج می‌رفت و در آنجا درس قرآن می‌داد و در میدان غار و جوادیه کتابخانه درست کرده بود و کلاس‌های نهضت تشکیل داده تدریس کمک‌های اولیه نیز می‌نمود. روزی کودکی فلج که از بیمارستان شفایحیایان به علت نداشتن هزینه بیمارستان کنار خیابان گذاشته بودند، پیدا کرد. برایش مسافرخانه گرفت و هر روز به او سر می‌زد و برایش آذوقه می‌برد و یکروز در میان او را به کول می‌گرفت و از پله‌های مسافرتخانه با زبان روزه در ظهر تابستان پایین می‌آورد و به همان بیمارستانی که آن پسر را بیرون کرده بودند برای فیزیوتراپی می‌برد تا اینکه پس از مدتی برایش ویلچر گرفت. او را به کارگاه کورس در شهر ری منتقل کرد و به او درس داد تا گواهینامه گرفت. اینها و دهه‌ها نمونه دیگر از فعالیت‌های شبانه‌روزی او بود. به زبان انگلیسی و عربی مسلط بود. کتاب‌های ابوعلی‌سینا را که به زبان عربی بود، مطالعه می‌کرد. آن همه را تنها و تنها به عشق خدا و برای رضای او انجام می‌داد. برای او هدف خدا بود و بس. به خوبی می‌دانست که وظیفه‌اش به عنوان یک خواهر، یک انسان و از همه مهم‌تر به عنوان یک مسلمان چیست. او ارزش خویش را شناخته بود و دریافته بود که چگونه باید از این همه استعدادها و نعمت‌هایی که خدا در وجودش نهاده است حداکثر استفاده را بنماید. جسم و جان خویش را امانتی گرانبها می‌دانست که خدا چند روزی به دست او سپرده و او می‌باید این امانت را سالم و طاهر به وی بازگرداند و سرانجام چه نیکو رسالت خویش را به انجام برد.

با اوج‌گیری انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و بیداری مردم، او دیگر سر از پا نمی‌شناخت، چشمان تیزبینش برق امیدی تازه یافته بود و احساس می‌کرد پیروزی نزدیک است، کلام امام داروی دردهای او و تسلی‌بخش قلبش بود. زمان به سرعت می‌گذشت و اکنون روزهای آخر فرا رسیده بود. پایه‌های پوشالی رژیم شاه هر روز سست و سست‌تر می‌شد. عاقبت زمان موعود رسید، مردم به خیابان‌ها کشیده شدند و عزت هم چون دیگر پاکبازان به میدان دوید و این بار گلوله‌ای از تبار طاغوت سینه فضا را شکافت و بر کتف او نشست و او پیراهن سفیدش را به خون سرخ و مطهرش آذین کرد تا جشن پیروزی انقلاب را فریاد کرده باشد. درود بر زنانی که بر پا دارنده سرود آزادی بودند. و اکنون این خواهر و برادر، بر ماست که خویشتن خویش را بشناسیم و دریابیم که راهمان چه طولانی مسئولیت‌مان چه سنگین و آرمان‌هایمان چه بالاست، باید خداگونه شویم و خلیفه‌الله در زمین باشیم. وقتی سخنان کوبنده بیدارگر شهید کاووسی را خطاب به دانشجویانی که در روز عزای عمومی، کلاس را ترک نمی‌کردند به خاطر می‌آوریم می‌فهمیم که مسئولیت‌مان چه سنگین است، فریاد او این بود که «من متعجبم که لاله‌الله گفته‌اید چگونه حاضر می‌شوید دستور غیر خدا را اجرا کنید آیا این بدین معنا نیست که شما ارزش فرمانده‌تان را بیشتر از خدا می‌دانید. امروز شرکت در کلاس زیر پا گذاشتن فرمان خدای عزیز است و پیروی از فرمان طاغوت که در لاله‌الله نفی‌اش نموده‌ایم.»

بیدار باشیم که آنی انتظار شهید است و اگر کلمه توحید را بر زبان راندیم تنها خدا بپرستیم.

خداوندا انقلاب اسلامی‌مان را که دستاورد خون‌های پاک چنین شهیدانی است از گزند حوادث و از دست‌اندازی تجاوزگران مصون بدار.

آمین یا رب العالمین